

## فردگرایی و کل‌گرایی در فلسفه علوم اجتماعی

میثم بادامچی\*

### چکیده

نزاع فردگرایی و کل‌گرایی یکی از مباحث محوری فلسفه علوم اجتماعی است. در این مقاله مسایل جاری مطرح میان روشنفکران ایرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از تعریف فردگرایی و کل‌گرایی و ذکر اهمیت بحث، سه نوع برهان هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و معنایی در دفاع از فردگرایی تشریح می‌گردد. در ذیل برهان زبانی، اشاره‌ای مجمل به نحوه استفاده کل‌گرایانه یا فردگرایانه واژه‌ها در ادبیات کلاسیک ایران شده است. فردگرایی امروزه به شکل خام قرن نوزدهمی آن در میان فیلسوفان و عالمان وجود ندارد؛ از این‌زودتر قسمت بعدی به تبصره‌هایی که فردگرایان متأخر بر اصول فردگرایی زده‌اند، پرداخته‌ایم. این تبصره‌ها یا اصلاحات به ترتیب تحت عنوان ۱- رتبه‌بندی سطوح تبیین، ۲- مسأله افراد بی‌نام، ۳- مسأله خواص نیو ظهور و ۴- موارد استثنا، ذکر شده‌اند. در انتها، مقاله را با اشاره‌ای به قاعده ابتناء به عنوان راه حلی احتمالی برای نزاع میان فردگرایان و کل‌گرایان بر سر روش به پایان برده‌ایم. در جای جای این مقاله به نظریات جان واتکینز، یکی از معروف‌ترین فیلسوفان مدافع فردگرایی معاصر، اشاره شده و در برخی موارد این نظریه‌ها از موضع کل‌گرایان مورد نقد واقع شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: فردگرایی، کل‌گرایی، جان واتکینز، برهان هستی‌شناختی، برهان معرفت‌شناختی، برهان زبانی، اصلاحات فردگرایی، رویکرد متفکران ایرانی.

## مقدمه

فلسفه علوم اجتماعی شاخه‌ای نوپا در فضای فلسفی ایران است که می‌تواند به کاوش‌های علوم اجتماعی نکات بسیار سودمندی عرضه کند. یکی از مباحث مهم فلسفه علوم اجتماعی به عنوان شاخه‌ای از فلسفه که به مطالعه منطق و روش علوم اجتماعی می‌پردازد، معیارهای یک تبیین خوب در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی است (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۷۰۴). یکی از مباحث مهم تبیین در علوم اجتماعی و تاریخی، تقابل فردگرایی روش‌شناختی<sup>۱</sup> و کل‌گرایی روش‌شناختی<sup>۲</sup> به عنوان دو رویکرد تبیینی است. مسأله این است که آیا رویدادها و اوضاع کلان اجتماعی صرفاً حاصل جمع کنش‌ها، نگرش‌ها، روابط و حالات انسان‌هایی است که در آنها مشارکت دارند (از آنها خوشحال می‌شوند، رنج می‌کشند و...) و صرفاً باید بر اساس کنش‌ها، نگرش‌ها و روابط افراد تشکیل‌دهنده‌شان تبیین شوند و یا نه، پدیده‌های اجتماعی کلان و خود بنیادند و علوم اجتماعی و تاریخی را باید بر اساس کلیت‌های اجتماعی<sup>۳</sup> و نه افراد انسانی تشکیل‌دهنده آنها، تبیین کرد. به عبارت دیگر، مبنای اساسی تحلیل و کسب علم در علوم اجتماعی نه افراد، بلکه کلیت‌های اجتماعی‌اند (فرهنگ اصطلاحات فلسفی، ۲۰۰۲، ص ۱۷۴). فردگرایان روش‌شناختی طرفدار دیدگاه اول و کل‌گرایان معتقد به دیدگاه دوم می‌باشند. موضع ما در مورد فردگرایی و کل‌گرایی در مسایلی مهمی از علوم اجتماعی تعیین‌کننده و پرتوافکن است؛ مثلاً در مباحث جاری کشورمان در بحث نسبت میان "سنت" و "مدرنیته" اگر ما رویکرد فردگرایانه یا کل‌گرایانه به هر کدام از این امور اجتماعی داشته باشیم، پاسخی که به مسأله نسبت میان سنت و مدرنیته خواهیم داد، یکسره متفاوت خواهد بود. نمونه‌ای از تأثیر این دو رویکرد متفاوت در بحث اخیر را می‌توان در موضع یکی از اندیشمندان ایرانی در مورد نسبت میان دین و مدرنیته مشاهده کرد. عبدالکریم سروش در مقدمه مقاله‌اش برای همایش دین و مدرنیته بدون آنکه نامی از فردگرایی و کل‌گرایی ببرد، با استدلالی فردگرایانه در اعتراض به کسانی که کل‌گرایانه روح یا ذاتی برای "سنت" و "مدرنیته" قائلند می‌نویسد:

سنت و مدرنیته دو مغالطه بزرگ دوران‌اند. نه سنت هویتی واحد است و نه مدرنیته. نه دین گوهر ثابتی دارد نه تاریخ. هر کدام از اینها را که واجد ذات و

1. methodological individualism  
2. methodological holism  
3. social wholes

ماهیتی بدانیم دچار مغالطه‌ای شده‌ایم که جز خاک افشاندن در چشم داوری، ثمری و اثری ندارد. سؤال از اینکه مدرنیته با دین چه می‌کند، سؤالی است به غایت ابهام‌آلود و اغتشاش‌آفرین و عین افتادن در مغالطه یاد شده: مدرنیته نه روح دارد و نه ذات. مدرنیته چیزی نیست جز علم مدرن، فلسفه‌های مدرن، هنر مدرن، سیاست مدرن، اقتصاد مدرن، معماری مدرن و امثال آنها (سروش، ۱۳۸۵).

در زبان روزمره فارسی هم برخی از کلماتی که بسیار استعمال می‌شوند، با رویکرد فردگرایانه یا کل‌گرایانه کاربرد آنها معنای متفاوتی می‌دهند. با این حال، برخی مانند آلن رابین در کتاب *فلسفه علوم اجتماعی* در مورد جدال امروزی فردگرایی و کل‌گرایی معتقد است: «این نزاع، نزاعی کاذب است، بدین معنی که جنگی است میان دو بیان متفاوت و نه متعارض، از یک امر واحد جامعه‌شناختی» (رابین، ۱۳۸۲، ص ۲۰۲).

بحث ارتباط فردگرایی و کل‌گرایی به مبحث چگونگی ارتباط علوم اجتماعی و علم روان‌شناسی نیز کاملاً مرتبط است. مثلاً اگر فردگرا باشیم، جامعه‌شناسی به روان‌شناسی اجتماعی تحویل می‌شود. در فلسفه سیاست، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی کلاسیک لاک، هابز و وبر نمایندگان فردگرایی و هگل، مارکس و دورکهمیم افراد شاخص کل‌گرایی محسوب می‌شوند. بحث بر سر فردگرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی فارغ از دغدغه‌های اخلاقی نیز نیست؛ برخی از انتقاداتی که بر کل‌گرایان روش‌شناختی، از سوی فردگرایان مطرح شده، بر سر تبعات برخی از اشکال کل‌گرایی روش‌شناختی، یعنی تاریخ باوری<sup>۱</sup> و اندام‌وارانگاری<sup>۲</sup> هگلی یا مارکسی - یعنی اعتقاد آنها به خود سامانی و خود‌انگیزی اجتماع - است. آیزیا برلین،<sup>۳</sup> پوپر و هایک به عنوان فردگرایان شاخص معاصر، کل‌گرایان را از این منظر مورد نقد قرار داده‌اند. برلین در مقاله *ضرورت تاریخی*<sup>۴</sup> (آکسفورد، ۱۹۵۴ به نقل از دری، ۱۹۹۶، ص ۵۳) کل‌گرایان را به خاطر اعتقاد به حاکمیت قدرت‌هایی نامرئی در تاریخ که افراد و نهادها باید مطابق با خواسته آنها رفتار کنند، مورد نقد قرار می‌دهد. پوپر و هایک هم معتقدند کل‌گرایی به یک جامعه غیردموکراتیک و برنامه‌ریزی شده از بالا منجر می‌شود.<sup>(۷)</sup> البته التزامی میان

1. historicism

2. organicism

3. Isaiah Berlin

4. historical inevitability

اعتقاد به کل‌گرایی و استبداد باوری وجود ندارد. برای مثال، توماس هابز که در روش‌شناسی فیلسوفی فردگرا بود، در سیاست طرفدار سلطنت و گونه‌ای استبداد بود، و موریس مندلباوم<sup>۱</sup> به عنوان یک فیلسوف طرفدار کل‌گرایی روش‌شناختی معاصر با قاطعیت حاکمیت هر گونه نیروی نامرئی مستبدانه در تاریخ را رد می‌کند. از نظر او می‌توان کل‌گرا بود، ولی معتقد به اسارت انسانها در بند فرایندی محتوم و شبه حیاتمند نبود (همان).<sup>(۳)</sup> اندیشمندان کشورمان هم اگرچه سید جواد طباطبایی یا کاظم علمداری هریک به نوعی رویکردی کل‌گرایانه به مفاهیم مورد استفاده در آثار و تحلیل‌های اجتماعی شان دارند، ولی هیچ‌کدام طرفدار استبداد نیستند که در ادامه بحث به آن اشاره خواهد شد.

جان واتکینز<sup>۲</sup> شاگرد کارل پوپر، مانند او یکی از نظریه پردازان معاصر در دفاع از فردگرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی و تاریخ است. او در مقاله «نمونه‌های خیالی و تبیین تاریخی»<sup>۳</sup> می‌نویسد بر اساس فردگرایی «فرایندها و رویدادهای اجتماعی باید با استنتاج قیاسی از:

(الف) قواعد حاکم بر رفتار افراد شرکت‌کننده و

(ب) توصیف وضعیت آنها، تبیین شوند».

ملاک واتکینز برای تبیین بر خلاف بسیاری دیگر از فلاسفه تحلیلی، مثل همپل که ملاکشان صوری و منطقی است، ملاکی مادی است، یعنی مربوط به ماده قضایاست نه صورت آنها. قیدی که واتکینز برای یک تبیین در علوم اجتماعی و تاریخ می‌گذارد، آنست که این تبیین باید «روان‌شناختی» یعنی درباره‌ی گرایش‌ها و باورهای افراد باشد. فردگرایان در این بحث اغلب الگوهای موفق تبیین در علوم طبیعی را مدنظر دارند و اصل فردگرایی روش‌شناختی را متناظر با اصل مکانیکی‌گرایی<sup>۴</sup> در فیزیک می‌دانند که در فیزیک کلاسیک قرن نوزدهم نفوذ بسیار داشت. اصل مکانیکی‌گرایی بر آن است که رفتار یک سیستم فیزیکی را می‌توان بر اساس رفتار اجزای آن توضیح داد. یک مثال، توفیق اصل مکانیکی‌گرایی تبیین ساختار منظومه شمسی بر اساس قوانین

1. Maurice Mandelbaum

2. John W.N. Watkins

3. ideal types and historical explanation

4. mechanism

نیوتن و دانستن موقعیت، تکانه و جرم هریک از عناصر تشکیل‌دهنده آن است. مثال مشهوری دیگر تبیین خواص یک گاز - مثلاً دما، فشار و حجم آن - بر اساس خواص سطح میکرو آن، یعنی خواص مولکول‌های آن است. در اقتصاد هم آنجا که خواص کلان بازار را بر اساس گرایش‌ها و فعالیت‌های افراد تولیدکننده و مصرف‌کننده توضیح می‌دهیم، با کاربرد اصل مکانیکی‌گرایی مواجهیم. رابطه افراد تشکیل‌دهنده یک اجتماع با اجتماعشان کاملاً مانند رابطه اجزای یک سیستم مکانیکی و خود سیستم مکانیکی نیست، ولی تفاوت‌ها جزئی‌اند (همان). نکته دیگر در مورد فردگرایی آنکه فردگرایان نقش مهمی برای اختیار و اندیشه انسان‌ها در تحولات تاریخی قائلند.

کل‌گرایی روش‌شناختی، یعنی این اعتقاد که تبیین‌ها در تاریخ و علوم اجتماعی جایز است گرایش‌های<sup>۱</sup> کل‌گرایانه اجتماعی را به کار می‌گیرند. کل‌گرایان معتقدند، گرایش‌های اجتماعی کل‌گرایانه‌اند؛ یعنی کلان و ماکروسکوپی‌ک‌اند و قابل‌تحویل به رفتارهای فردی افراد نیستند. این جمله معروف مارکس یک نمونه از اعتقادات کل‌گرایانه رایج را نشان می‌دهد: "آگاهی انسان نیست که هستی وی را موجب می‌شود - به عکس، هستی اجتماعی اوست که آگاهی او را موجب می‌شود" (به نقل از پوپر، ۱۳۷۷، ص ۸۶۸). تحلیل دورکهم از خودکشی بر اساس موقعیت اجتماعی هر فرد نیز نمونه‌ای دیگر از تحلیل‌های کل‌گرایانه است (راین، ۱۳۸۲، ص ۲۰۵). دورکهم در هستی‌شناسی فردگرا بود و معتقد بود، جامعه از افراد تشکیل یافته است؛ ولی در معرفت‌شناسی به کل‌گرایی اعتقاد داشت و معتقد بود، حیات جمعی را باید با حیات جمعی تبیین کرد و نمی‌توان شأنی از شأن‌های حیات جمعی مثل خودکشی را در مقام تبیین بر اساس شئون فردی توضیح داد (سروش، ۱۳۷۹، ص ۷۸). به تفکیک رویکردهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در مورد فردگرایی و کل‌گرایی در ادامه بحث پیش‌تر خواهیم پرداخت. درمی‌گوید به جز در صورت‌های افراطی که معمولاً مخالفان بر آن انگشت می‌گذارند، کل‌گرایان امروزی آن چیزی را که واتکینز روان‌شناسی یا گرایش‌ها و باورهای افراد می‌نامد از تبیین کنار نمی‌گذارند، بلکه تأکید صرف بر گرایش‌ها و باورهای افراد جامعه را ناکافی می‌دانند. به نظر کل‌گرایان مثلاً نمی‌توان مفاهیم "درآمد ملی" و "پس انداز ملی" در نظریه اقتصاد کینز را از مفردات فردگرایانه به دست آورد.

در برابر مکانیک‌گرایی فردگرایان، افول مکانیک‌گرایی با زایش فیزیک کوانتومی مورد استناد کل‌گرایان است. کل‌گرایان معتقدند نه تنها پدیده‌های کلان اجتماعی، حتی رفتارهای فردی افراد را نیز گاهی باید بر اساس مفاهیم و پدیدارهای اجتماعی تبیین کرد (دری، ۱۹۹۶، ص ۵۳-۵۴). راین می‌نویسد، مدعیات کل‌گرایی امثال دورکهم بر دو رکن بنا شده است: رکن اول آنکه جامعه‌شناسی یک علم مستقل است و قابل تقلیل به سایر علوم نظیر روان‌شناسی نیست. رکن دوم در بطن پدیدارها وجود دارد. نوعی نظم و ثبات در رفتار گروه‌ها هست که ما را مجاز می‌دارد تا گروه‌ها را در عین دگرگون شدن اعضا ذاتاً ثابت بدانیم. گویی گروه‌ها در عین دگرگون شدن اعضا ساختاری ثابت و منظم دارند و سمت‌ها و شأن‌های اجتماعی معینی همواره در آنها ثابت می‌ماند (راین، ۱۳۸۲، ص ۲۰۳-۲۰۵). مثلاً هویت یک تیم فوتبال یا کشور و قبیله در عین تغییر افراد آن ثابت می‌ماند. راین می‌گوید بسیاری از تبیین‌های کل‌گرایانه کارکردی<sup>۱</sup> نیز هستند، یعنی به هویت‌هایی چون خانواده، طایفه، سازمان‌های کوچک و حتی جامعه مقولاتی چون هدف، مقصد و خواست را نسبت می‌دهند (راین، ۱۳۸۲، ص ۲۰۲). بحث فردگرایی و کل‌گرایی در تبیین به جواز یا عدم جواز تبیین‌های کارکردی در علوم اجتماعی نیز ربط پیدا می‌کند.

با مثالی از بحث‌های جاری کشورمان تفاوت فردگرایی و کل‌گرایی را بیش‌تر توضیح می‌دهیم. در میان اهل نظر کشورمان، نحوه استعمال برخی مفاهیم در آثار سیدجواد طباطبایی نوعی رویکرد کل‌گرایانه به آنها را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. به عنوان مثال به استعمال کلمات "ایران زمین"، "مناسبات نوآئین"، "زوال اندیشه"، "اندیشه جدید" و "آگاهی" در فراز زیر از مقدمه کتاب *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران* (۱۳۸۲) دقت کنید:

مشکل اساسی دوره‌ای از تاریخ ایران زمین و تاریخ اندیشه که من "دوره‌گذار" نامیده‌ام، تعارض میان اندیشه سستی و سرشت مناسبات نو آئینی بود که البته در ایران به دنبال زوال اندیشه، آگاهی از آن تعارض پیدا نشد و اگر گاه، در عمل مصالح "ملی" تأمین شد، در بی‌خبری به منطق اندیشه جدید بود... در این دوره، نظم کهن مناسبات ایران زمین با کشورهای دیگر با جهانی شدن این مناسبات در حال دگرگونی بنیادینی بود، اما

آگاهی به این دگرگونی در قلمرو نظر امکان‌پذیر نشد. اندیشه تجدد و مناسباتی که بر شالوده آن استوار شده بود، در تعارض با اندیشه‌ای سستی - که پیش از پیش با گذشت زمان دچار تصلب می‌شد - و نظام خودکامه متمرکز، منطق خود را در غفلت به آن، تحمیل می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۵).

اگر دقت کنیم، در جملات یاد شده در جاهایی که کلمات مورد اشاره استفاده شده‌اند، صریحاً از فاعل انسانی این واژه‌ها یاد نشده است، مثلاً به جای آنکه در قطعه فوق گفته شود "ایرانیانی که در عصر صفوی [به عنوان قطعه‌ای زمانی از دوره گذار] می‌زیستند، به تعارض میان مفاهیم سستی و مفاهیم جدید آگاهی نیافتند"، طباطبایی نوشته است "آگاهی به این دگرگونی در قلمرو نظر امکان‌پذیر نشد." در واقع، خواننده خود باید این فاعل انسانی این عدم آگاهی را با توجه به اشارات نویسنده در جاهای دیگر از کتاب "مردم ایران از زمان جنگ چالدران در دوره صفوی تا آستانه مشروطیت"، حدس بزند. بد نیست قسمتی از نقد مصطفی ملکیان بر نظریه انحطاط ایران طباطبایی را هم بیاوریم، چون موضع ایشان از برخی جهات شبیه موضع فردگرایان است. البته در این زمینه باید با کمال احتیاط سخن گفت، چون چنانکه خواهیم دید، فردگرایی شامل طیف وسیعی از عقاید است که احتمالاً تمام آنها مورد قبول ملکیان نیستند. ملکیان می‌گویند:

من با مشخص کردن مقطع تاریخی خاص، خواه آن مقطع آغاز فرمانروایی صفویان باشد یا هر مقطع دیگری [برای افول اندیشه و تصلب سنت]، مخالفم؛ کما اینکه پهنه جغرافیایی خاصی نیز - به گمان من - نمی‌توانید خاستگاه این انحطاط تلقی شود... ظهور این سلسله امری دفعی و تصادفی و بی‌ارتباط با گذشته نبوده است بلکه خود معلول سلسله‌ای از علل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده است؛ به‌ویژه اگر در ذهن و ضمیر انسان‌هایی که تحت سلطه این سلسله واقع شدند اوضاع و احوالی مساعد این سلسله پدید نیامده بود، نفس ظهور این سلسله امکان وقوع نداشت. به‌طور کلی به گمان بنده، در عرصه زندگی انسانی ظهور هیچ امر آفاقی یا عینی<sup>۱</sup> غیر مسبوق به ظهور قبلی امور انفسی یا ذهنی<sup>۲</sup> نیست (ملکیان، مصاحبه با روزنامه یاس نو، شنبه ۱۲ مهر ۱۳۸۲، تأکید از نگارنده مقاله است).

1. objective  
2. subjective

هم چنین نظر برخی اندیشمندان کشورمان مثل کاظم علمداری که تحت تأثیر بحث مارکس در مورد استبداد شرقی، کم آبی و نیاز به وجود قدرتی متمرکز برای کنترل و حفاظت شبکه‌های آبی را علت غلبه حکومت‌های استبدادی در طول تاریخ در ایران و کلاً شرق می‌داند و فراوانی آب در اروپا را علت ظهور فئودالیسم و نظام‌های حکومتی غیرمتمرکز در آن منطقه می‌داند، صبغه‌ای کل‌گرایانه دارد. بر اساس این نظر حتی در بررسی علل پیدایش فلسفه‌های عقل‌گرا در یونان و عدم پیدایش آن در ایران، تحول نظام کوچ نشینی و کشاورزی به شهرنشینی و تجارت آزاد در یونان و عدم وقوع این تحول در ایران، یعنی پدیده‌هایی کلی و اجتماعی، برجسته‌ترین عوامل اند. (رک. علمداری، ۱۳۸۱، فصل ۲ و ۵).

### سه نوع برهان برای فردگرایی

در ادبیات بحث می‌توان سه رویکرد و سه نوع برهان را برای فردگرایی از هم تشخیص داد. این سه رویکرد را به ترتیب رویکردها یا برهان‌های هستی‌شناختی<sup>۱</sup>، معرفت‌شناختی<sup>۲</sup> و زبانی<sup>۳</sup> می‌نامیم:

#### ۱. رویکرد و برهان هستی‌شناختی

رویکرد اول به فردگرایی را رویکرد هستی‌شناختی می‌نامیم. بر این اساس، تمام هستی‌های اجتماعی را می‌توان به مرکباتی منطقی از افراد تحویل نمود (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۲). واتکینز در توضیح این رویکرد می‌نویسد، اساس هستی‌شناختی فردگرایی این فرض است که جامعه تنها از افراد و نه چیزی بیش از آنها تشکیل شده است. واقعیت‌های اجتماعی هم آفریده نگرش‌ها و اعمال افرادند. بر این اساس کل‌گرایی هستی‌شناختی مثلاً از نوعی که هگل بدان معتقد بود مورد مناقشه جدی است. هگل در کتاب *پدیدارشناسی روح* بر اساس نوعی برداشت عرفانی در مورد تاریخ به نوعی ذهن تاریخی فراگیر یا "عقل کل" مستقل از انسان‌های جامعه، اگرچه تبلور یافته در آنها، معتقد بود که در طول تاریخ تحقق می‌یابد و موجب مشیت‌های تاریخی مشخصی برای

1. ontological argument

2. epistemological

3. linguistic



اقوام و انسان‌های ادوار مختلف در حرکت رو به پیشرفت تاریخ می‌شود و این ذهن فراگیر را مطلق می‌نامید. واتکینز در مثالی می‌گوید اگر نگرش‌های انسان‌هایی که مسؤول تولید مواد غذایی هستند، یا مغازه دارند و یا زنان خانه دار را در مورد دفترچه‌های جیره‌بندی ارزاق یا کوپن حذف کنیم، این دفترچه‌ها چیزی جز تکه پاره‌هایی از کاغذ و مقوا نیستند.

برخی بر اساس فردگرایی هستی‌شناختی معتقدند، که پدیده‌های اجتماعی تنها از افراد تشکیل یافته‌اند، و این متناقض با این باور کل‌گرایانه در تبیین است که آنها را باید از طریقی "به جز افراد" تبیین کرد؛ کوشش برای تبیین رفتارهای فردی بر اساس واژه‌های اجتماعی ارجح چیزی که واقعاً وجود دارد به یک قالب جعلی است. این افراد از وجودشناسی به روش‌شناسی پل می‌زنند و می‌گویند، چون پدیده‌های اجتماعی قائم به افعال افرادند، تبیین شان هم باید بر اساس افعال فردی صورت گیرد. یعنی اگر B متشکل از اشیائی از نوع A است، رفتارشان هم تماماً توسط اوصاف اشیاء از نوع A تعیین می‌پذیرد.

لیتل می‌گوید، این نتیجه‌گیری نادرست است. درست است که هویت‌های اجتماعی قائم به فاعلان منفرد و رفتار آنهاست، ولی نمی‌توان از درستی تحویل وجودشناختی صحت تحویل معرفت‌شناختی را نتیجه گرفت. به علاوه همان‌طور که قبلاً هم گفتیم در پاره‌ای عرصه‌ها امکان وجود خواص نوظهور منفی نیست. هم‌چنین از نظر امکان عملی هم این نوع تحویل‌گرایی با مشکلات فراوان روبه‌روست. به فرض که جمیع قوانین پدیده‌های کلان به‌طور عقلی از قوانین پدیده‌های فروتر قابل استنتاج باشد، ولی ممکن است، این کار در عمل محال و یا نزدیک به محال باشد. به عنوان مثال، از نظر فیزیکدانان عقلاً می‌توان مدارهای یک منظومه خورشیدی فشرده را که بیست سیاره دارد از مواضع اولیه و اندازه حرکت ستاره‌ها و سیارات به دست آورد، ولی چنین استخراجی خارج از توان محاسباتی علم امروز است. در برخی موارد در میان ساختارهای مرتبه کلان و ماکرو نظم‌ها و روابط علی‌نیرومندی وجود دارند که تبیین پدیده‌های کلان را منحصراً بر حسب علل و نظم‌های کلان میسر می‌سازند و موجب خود مختاری تبیینی این عرصه‌ها می‌شوند (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۷-۳۲۰). واتکینز هم اعتراف کرده است، اگرچه فردگرایی هستی‌شناختی "مبنایی" برای اعتقاد به فردگرایی

روش‌شناختی در تبیین فراهم می‌کند، لزوماً موجب انکار وجود یکسری قوانین اجتماعی مستقل و خودبنیاد نیست. این مغالطه می‌تواند از سوی کل‌گرایان نیز صادر شود، کما اینکه اگر گفته شود "کل مساوی مجموع اجزاء نیست" و چون وجود کل مساوی وجود اجزاء نیست، قوانین مربوط به کل‌های اجتماعی هم قابل تحویل به قوانین مربوط به اجزاء نیستند، در اینجا بازهم پرش از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی صورت گرفته است. با فرض پذیرش وجود کلیت‌های اجتماعی مستقل از افراد مانند مفهوم "درآمد ملی" نمی‌توان وجود قوانین اجتماعی خود بنیاد را نتیجه گرفت. ارنست ناگل<sup>۱</sup> در کتاب *ساختار علم*<sup>۲</sup> می‌گوید در فیزیک کلیت‌های مستقلی وجود دارند، بدون آنکه برای تبیین پدیده‌های فیزیکی به اتم‌ها مشکلی پیش بیاید (به نقل از دری، ۱۹۹۶، ص ۵۵).

امکان تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی (نه روان‌شناسی اجتماعی) از نظر ناگل از جهت دیگری هم مورد تردید است. او در مقاله‌ای مشهور می‌نویسد، دو شرط برای تحویل معرفت‌شناختی یک نظریه به نظریه‌ای دیگر وجود دارد: الف. پیوندپذیری<sup>۳</sup> تمام مفاهیم دو نظریه و ب. استنتاج‌پذیری<sup>۴</sup> مجموعه گزاره‌های نظری یکی از دیگری (باربور، ۱۹۹۰، ص ۱۶۶). بر این اساس، اگر بپذیریم برخی از مفاهیم علوم اجتماعی نظیر "دولت" یا "بازار" بر اساس مفاهیم روان‌شناسی و گرایش‌های افراد قابل تعریف نیستند، بر اساس شرط اول ناگل امکان تحویل علوم اجتماعی به روان‌شناسی وجود نخواهد داشت.

امروزه اکثر کل‌گرایان روش‌شناختی مانند مندلباوم می‌پذیرند که پدیده‌های اجتماعی از نظر هستی‌شناختی مبتنی بر افعال و نگرش‌های افراداند، ولی باز معتقدند پدیده‌های اجتماعی و افعال و نگرش‌های افراد بر هم منطبق نیستند. از طرف دیگر می‌گویند، این مسأله که قوانین جامعه‌شناختی خودبنیادی وجود دارند به این معنا نیست که می‌توان جامعه‌ای بدون افراد داشت. به نظر مندلباوم حتی کل‌گرایان دو آتشه‌ای مانند هگل چنین سخن بی‌معنایی را نگفته‌اند.

برخی با توسل به رویکردی در رابطه ذهن - مغز استدلال کرده‌اند که ذهن و مغز به

---

1. Ernest Nagel  
2. the structure of science  
3. connectability  
4. derivability

هم وابسته‌اند ولی عین هم نیستند، به همین ترتیب، جامعه و افراد هم به هم وابسته‌اند؛ ولی عین هم نیستند. بر این عقیده این اشکال وجود دارد که تصور ذهن بدون مغز به طور منطقی ممکن است (مثل تصور ایده‌آلیستی بارکلی از ذهن)، ولی تصور جامعه بدون افراد ممکن نیست و در نتیجه توسل به رویکرد فوق در رابطه ذهن - مغز به نفع کل‌گرایی بی‌حاصل است (دری، ۱۹۹۶، ص ۵۵).

رویکرد هستی‌شناختی به صورت دیگری هم از سوی واتکینز مطرح شده است، واتکینز می‌گوید: آیا جز این است که "افراد و منابع مادی آنها" تنها کنش‌گران و عوامل علی ملموس تاریخ هستند؟ از بدیهیات است که پاسخ منفی است؛ کل‌های اجتماعی چه وجود داشته باشند و چه نباشند، قادر به "انجام هیچ کنشی" نیستند و نمی‌توانند بر رفتار ملموس و عینی انسان‌هایی که برای توضیح رفتار آنها به‌کار می‌روند، تأثیر بگذارند. بر این اساس، قول برخی اقتصاددانان مبنی بر وجود جریان‌های خود انگیخته اقتصادی و نظر ماتریالیست‌های تاریخی مانند لنین بر وجود رابطه زیربنا و روبنا میان شرایط اقتصادی و ابزار تولید، و اندیشه‌ها و اعمال مردمانی که صاحب آن ابزار تولید می‌باشند، نظری غیر قابل قبول است، چون برای هویت‌هایی به جز انسان‌ها در تاریخ نقش قائل است. هیچ گرایش اجتماعی به طریقی جز از طریق آدمیان بر آنها تحمیل نمی‌شود.

ارنست گلنر<sup>۱</sup> در مقاله "تبیین در تاریخ"<sup>۲</sup> در مقابل می‌گوید، فردگرایان توجه ندارند که طبایع انسان‌ها وابسته به موقعیت‌های اجتماعی و تاریخی خاصی است که انسان‌ها در آن می‌زیند و طبیعتی مستقل از جامعه وجود ندارد. انسان‌ها در جامعه شرطی می‌شوند. فردگرایان می‌گویند که این نقد بد فهمی در مورد فردگرایی است؛ شرطی شدن وجود دارد، ولی این شرطی شدن توسط انسان‌ها صورت می‌گیرد. انسان‌هایی که برای ایجاز در سخن گفتن در مورد آنها از واژه‌هایی کلی نظیر "جامعه" بهره می‌جویم.

روایت سومی هم از رویکرد هستی‌شناختی از سوی دونگان<sup>۳</sup> آرایه شده، او معتقد است، تنها از طریق افکار انسان‌ها می‌توان رفتارشان را تبیین کرد. شرایط زیست انسان‌ها رفتارشان را تبیین نمی‌کند، بلکه تصور و فکری که انسان‌ها از شرایط شان دارند، رفتارشان را تبیین می‌کند.<sup>(۴)</sup> فکر هم فقط در مورد افراد مصداق دارد و نه

1. Ernest Gellner  
2. explanation in history  
3. Alan Donagan

بیش تر. از این رو به تأثیر علل فیزیکی مثل شرایط اقلیمی و آب و هوا در تاریخ و اعمال مردم یک منطقه به طور غیر مستقیم از طریق تأثیر آن بر اندیشه‌های مردم آن منطقه توجه شده است. مثلاً اگر بخواهیم در مورد نسبت وجود استبداد و کم آبی در ایران سخن بگوییم، اگر قائل به آن باشیم که کم آبی به طور بی واسطه عامل ظهور استبداد در ایران بوده است، سخنی ناروا گفته‌ایم، چون برای "کم آبی" هویتی مستقل از افکار انسان‌ها قائل شده‌ایم.

## ۲. رویکرد و برهان معرفت‌شناختی

این رویکرد بر امتناع کسب معرفت در مورد جامعه بدون اتکا بر فردگرایی تأکید دارد. قبلاً گفتیم نسبت جامعه و افراد مشابهت‌هایی با نسبت یک گاز و مولکول‌های آن دارد. با این حال، یک فیزیک دان دسترسی مستقیمی به خواص کلی یک گاز نظیر حجم و فشار و دمای آن دارد و می‌تواند این خواص را بدون آگاهی در مورد شرایط مولکول‌های گاز اندازه‌گیری کند و به هم ربط دهد، حال آنکه یک تاریخ‌دان یا جامعه‌شناس دسترسی مستقیمی به خواص کلان جامعه یا تاریخ بدون اتکا بر افراد آن جامعه یا آن دوره تاریخی ندارد. ویژگی‌های انسان‌ها و رفتارشان مشاهده‌پذیرند،<sup>۱</sup> ولی خواص کلان اجتماعی مشاهده‌پذیر و در نتیجه معرفت‌پذیر نیستند. به بیان واتکینز "شناخت نظری یک ساختار انتزاعی اجتماعی باید مبتنی بر داده‌های تجربی در مورد انسان‌های عینی و ملموس باشد" (به نقل از دری، ۱۹۹۶، ص ۵۵). راه آزمون دیگری در مورد گزاره‌های علوم اجتماعی به جز تحقیق تجربی در مورد افراد آن اجتماع وجود ندارد. توسل به آزمون‌پذیری کل‌گرایان را در تنگنایی بد قرار می‌دهد، چرا که بسیاری از آنها نظیر مارکس و دورکهم مدعی تجربی و علمی بودن نظریه‌های خود هستند. آیا می‌توانیم در مورد هویت‌های "اقتصاد کشاورزی" یا "فئودالیسم" که مورد استفاده مارکس بودند، بدون دسترسی به اعمال و رفتار و نگرش‌های انسانهایی که این مفاهیم را در مورد زندگی آنها به کار می‌بریم، پژوهش کنیم؟

کل‌گرایان امروزی در پاسخ می‌گویند: اولاً برخی از کلیات اجتماعی مشاهده‌پذیرند. مثلاً رژه یا جنگ هر دو کلی‌هایی غیر فردی، ولی مشاهده‌پذیرند. نکته دیگر آنکه امروزه

در علوم طبیعی هم برخی اصطلاح‌های نظری مهم ولی مشاهده ناپذیر وجود دارند، مثل ژن یا مفاهیم مربوط به ذرات بنیادی که "ساخته" ذهن دانشمندان اند، ولی در توضیح و پیش‌بینی پدیده‌ها بسیار کارآمدند. به علاوه، درست است که احکام علوم اجتماعی باید از طریق پیش‌بینی و توضیح رفتار افراد تأیید شوند، ولی از این سخن به تنهایی و به‌طور منطقی نفی وجود کل‌های اجتماعی نتیجه نمی‌شود.

### ۳. رویکرد و برهان زبانی یا معنایی

اساس این رویکرد بحث معناداری در فلسفه زبان است و شاید یکی از الهام‌بخشان آن بحث پوزیتیویست‌های منطقی در مورد معناداری بوده باشد (البته واحد معناداری در این بحث بر خلاف واحد معناداری پوزیتیویست‌های منطقی مفاهیم اند نه گزاره‌ها). این رویکرد در مورد مفاهیم اجتماعی است. همان‌طور که گلدشتاین در مقاله‌ای<sup>۱</sup> می‌گوید، بر اساس این رویکرد کل‌گرایی در صورتی معنادار است که بتوان "مفاهیم مورد استفاده در تئوری علوم اجتماعی را کاملاً بر اساس علایق، افعال و اراده‌های افراد بشر تحلیل کرد" (به نقل از دری، ۱۹۹۶، ص ۵۷ تأکید از نگارنده است). بر این اساس باید بتوان مفاهیم کل‌گرایانه موجود در قوانین علوم اجتماعی را "از طریق ترجمه" به مفاهیم فردگرایانه حذف نمود. بنابراین آموزه مفهومی اجتماعی چون دانشگاه را باید بتوان بر حسب مجموعه‌ای از افراد و افعال که در آن دخیل‌اند، تعریف نمود. وبر، جامعه‌شناس مشهور آلمانی معتقد است، راه دقیق صحبت کردن در مورد واژه‌های اجتماعی تعریف فردگرایانه آنهاست. مشکل، شکل رادیکال رویکرد زبانی آنست که امکان سخن گفتن در مورد برخی واژه‌های مهم علوم اجتماعی را از ما می‌گیرد. آیا کلماتی نظیر "نوزایش"<sup>۲</sup> و "حکومت" را هم می‌توان به مفاهیمی در مورد افراد تحویل کرد؟ به نظر می‌رسد، هیچ فهرست محدود و مشخصی از اعمال و نگرش‌های فردی که بتوان به مجموع آنها این کلمات را اطلاق کرد، وجود ندارد و گاهی مصادیق این کلمات از فرهنگی به فرهنگی دیگر تغییر می‌کنند. برخی فردگرایان پاسخ این مشکل را رویکرد آماری به کلمات کل‌گرایانه دانسته‌اند، مثلاً این‌که "طبقه فقیر" را جمع آماری

1. the two theses of methodological individualism  
2. renaissance

افراد فقیر بدانیم. ولی باز هم مشکل در اینجا خودنمایی می‌کند و این رویکرد را در مورد بسیاری واژه‌ها نظیر "حکومت" به سختی می‌توان به‌کار برد.

مندلباوم که یک کل‌گرای معتدل است، می‌پذیرد که یک ترجمه‌پذیری حداقلی لازم است، در غیر این صورت، هیچ راهی برای تأیید صحت گزاره‌های اجتماعی وجود نخواهد داشت. ولی از نظر او ترجمه کامل اگرچه "در اساس" می‌تواند ممکن باشد، ولی در عمل غیرکاربردی است (همان). مانند آن که بخواهیم مسیر یک گلوله توپ را بر اساس مفاهیم مربوط به مولکول‌های آن شرح دهیم! به علاوه، نمی‌توان از امکان ترجمه‌پذیری در مفاهیم به امکان تحویل در قوانین پل زد. زیرا در این صورت، دچار شکل دیگری از مغلطه آمیختن ساحت‌های مختلف تحویل با یکدیگر شده‌ایم.

استعمال کل‌گرایانه کلمات منحصر به مفاهیم مورد استفاده در علوم اجتماعی نیست. در ادبیات کلاسیک ایران و در اشعار بزرگانی چون مولانا، حافظ یا سعدی هم به نحوی به استعمال کلماتی نظیر "عقل" و "عشق" بر می‌خوریم که در نگاه نخستین به نظر می‌رسد، گوینده هستی مستقل از افراد و کل‌گرایانه‌ای برای این هویت‌ها قائل است؛ مثل این بیت مولانا که در تمجید عشق و بیان نسبت آن با عقل گفته شده است:

عقل در شرحش چو خر در گل بخت / شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مثنوی نسخه توفیق سبحانی، ۱۳۷۸، بیت ۱۱۵).

یا این بیت از حافظ:

دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد / جامع عشق می‌گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود

(به نقل از حافظ نامه خرمشاهی، ۱۳۷۸، ۷۵۴).

بر اساس آنچه در بالا گفته شد، برای فهم درست دو بیت بالا باید آنها را به گزاره‌هایی در مورد افراد برگرداند. بر این اساس، بیت نقل شده از مولانا به چنین گزاره‌ای برگردانده می‌شود: "نیروی عشق در انسان‌ها برتر و مهم‌تر از نیروی عقل در وجود آنهاست." و بیت حافظ هم مشابه چنین گزاره‌ای ترجمه می‌شود: "انسان‌ها به کمک احوال عاشقانه در وجودشان به معارفی پی می‌برند که به کمک قوای عقلانی شان به تنهایی قادر به دستیابی به آنها نیستند." اگر این تبدیل صورت نگیرد از نظر

فردگرایان نحوه استعمال کلمات عقل و عشق در ابیات فوق نادرست خواهد بود. رویکرد فردگرایانه به این واژه‌ها کاملاً معقول است، چون عقل و عشق پدیده‌هایی فردی و نه جمعی هستند و اگر قرار باشد بر اساس علم امروز ابیات فوق را از مولوی و حافظ به مورد بررسی قرار دهیم، علمی که باید بدان توسل بجوییم زوان‌شناسی خواهد بود و نه علوم اجتماعی. و اشکالاتی که بر فردگرایی هستی‌شناختی و معنایی گرفته‌اند، شامل این موارد نمی‌شود.

### تبصره‌ها و اصلاحات فردگرایی

نکته دیگری که باید به آن پرداخت، آنست که برای تطابق با واقعیات علوم اجتماعی، فردگرایی امروزه دیگر به شکل خام و بسیط وجود ندارد، بلکه غالب فردگرایان اصلاحات و تبصره‌های زیر را از لوازم فردگرایی می‌دانند (دری، ۱۹۹۶، ص ۵۴ - ۵۵).

۱. رتبه‌بندی سطوح تبیین: امروزه فردگرایان عموماً می‌پذیرند که تبیین‌های کلان گاهی ممکن است، درست و روا باشند. همان‌طور که در فیزیک می‌توان دمای یک گاز را بر اساس فشار و حجم آن در یک زمان مشخص تعیین کرد، می‌توان وقوع یک انقلاب را (مانند انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران) بر اساس تمایلات اقتصادی یا اجتماعی جامعه توضیح داد. ولی واتکینز می‌گوید تا زمانی که ما نتوانیم دمای یک گاز را بر اساس خواص مولکول‌هایش و وقوع انقلاب را به روان‌شناسی افراد تحویل کنیم، به شناخت کامل آنچه رخ داده دست نیافته‌ایم. پس فردگرایان با تبیین‌هایی از نوع تبیین‌های کلانی مانند مثال گاز و انقلاب در مقام "کاربرد" مشکلی ندارند، ولی معتقدند این تبیین‌ها بهترین و رضایت‌بخش‌ترین نوع تبیین نیستند. در واقع، این "تبیین‌های ناتمام" در نهایت باید قابل تحویل به "تبیین‌های اساسی" باشند. تبیین دمای یک گاز بر اساس فشار و حجم آن یک تبیین ناتمام و بر اساس خواص مولکول‌ها یک تبیین اساسی است (نامگذاری تبیین ناتمام و تبیین اساسی متعلق به خود واتکینز است).

۲. افراد بی‌نام: راین می‌نویسد ابهامی که در مفهوم "فرد" وجود دارد و موجب خلط میان فرد واقعی و فرد مثالی می‌شود یکی از ریشه‌های کاذب نزاع میان فردگرایی

1. half-way explanation
2. rock-bottom explanation
3. anonymous individuals

و کل‌گرایی است (راین، ۱۳۸۲، ص ۲۰۶). فردگرایان می‌پذیرند که ما در تبیین‌های فردگرایانه در علوم اجتماعی معمولاً نمی‌توانیم پدیده‌ها را بر اساس شناخت کامل انگیزه‌ها و باورهای تک‌تک افراد مشارکت‌کننده توضیح دهیم. آنچه می‌توانیم مورد استناد قرار دهیم، گرایش‌های "معین افراد بی‌نام" است. حتی در "تبیین‌های اساسی" هم جز این نیست. مدلی که این تبیین‌ها از نظر فردگرایان از آن سود می‌جویند، مدل مکانیکی‌گرایانه ترمودینامیک است که در آن برای تبیین یک پدیده فیزیکی اطلاع کامل از خواص تک‌تک ذرات مثلاً یک گاز مورد نیاز نیست، بلکه یک ذره با یک سری خواص میانگین به عنوان نماینده سایر ذرات در نظر گرفته می‌شود. البته باز نمی‌توان انسان‌ها را کاملاً مانند ذرات فرض نمود، چون به خصوص در پژوهش‌های تاریخی بدون محاسبه تأثیر افراد "خاص" ناممکن است (دری، ۱۹۹۶، ص ۵۴). مثلاً تاریخ ایران دوران هخامنشی و صفوی را بدون قائل شدن نقشی خاص به ترتیب برای کوروش و شاه عباس اول نمی‌توان مطالعه کرد. با این حال، مطالعه تاریخ هم تا حد زیادی باید بر مبنای گرایش‌های انسان‌های بی‌نام صورت گیرد.

اصطلاحی که ماکس وبر برای افراد بی‌نام به کار می‌برد، نمونه‌های خیالی<sup>۱</sup> است. اگر بخواهیم به زبان وبر سخن بگوییم، فردگرایان می‌پذیرند برای مطالعه جامعه باید به نمونه‌های خیالی توسل جست و نمی‌توان گرایش‌های تک‌تک افراد را مورد مطالعه قرار داد. نمونه خیالی وبری بر اساس سه محور در افراد جامعه ساخته می‌شوند: الف) معلومات<sup>۲</sup> و نیت؛ یعنی مجموعه ارزش‌هایی که شخص بدان پای‌بند است و فرهنگ و اطلاعاتی که ساختار فکر وی را تشکیل داده است؛ ب) گرایش‌ها و ج) روابط<sup>۳</sup> اجتماعی (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴-۱۰۸). هر سه این محورها مبتنی بر ویژگی‌های افرادند و نه جامعه به‌طور مستقل. مثلاً نمونه آرمانی "اخلاق پروتستان" در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری ماکس وبر (تهران، ۱۳۸۲) بر اساس این سه ویژگی در افراد یک جامعه پروتستان در عصر جدید به‌دست آمده است. اخلاق پروتستان نمونه‌ای خیالی است که در آن شغل دنیوی به مثابه تکلیف و ریاضت یک ارزش دینی برای کالونیست‌ها و پیورتن‌ها است که در بستر روابط اجتماعی سده هفده و هجده موجب

1. ideal types  
2. information  
3. relation



گرایش به کار سخت و افزایش ثروت نزد آنها می‌شود. افزودن ویژگی سوم، یعنی روابط سبب می‌شود به دام آنچه پوپر<sup>۱</sup> اصالت روان‌شناسی "می‌گوید، نیفتیم؛ چرا که افزوده سوم مقوله‌ای صد در صد اجتماعی است. با افزودن این مقوله می‌توان گفت، اگرچه جامعه‌شناسی را نمی‌توان بر روان‌شناسی صرف بنا کرد، ولی امکان استحصال جامعه‌شناسی از روان‌شناسی اجتماعی که در آن به روابط میان افراد در کنار معلومات و گرایش‌های آنها توجه می‌شود، وجود دارد (سروش، ۱۰۹-۱۱۰).

۳. نتایج ناخواسته اعمال یا خواص نوظهور:<sup>۱</sup> فردگرایان می‌پذیرند که گاهی رفتار انسان‌هایی که یک جامعه را تشکیل می‌دهند، نتایج و پدیده‌های اجتماعی ناخواسته‌ای به دنبال دارد. کل‌گرایان از مدتها قبل بر وجود پدیده‌های اجتماعی ناخواسته تأکید داشتند. واتکینز معتقد بود، جامعه اگرچه از افراد تشکیل شده، ولی اوضاع جامعه لزوماً بازتاب‌دهنده گرایش‌های افراد یک جامعه نیست. به بیان دیگر، همان‌طور که خواص ترمودینامیکی یک گاز با خواص مکانیکی عناصر تشکیل دهنده آن متفاوت است، اغلب خواص و ویژگی‌های اجتماعی از لحاظ کیفی متفاوت از ویژگی‌های فردی افراد تشکیل دهنده جامعه است (دری، ۱۹۹۶، ص ۵۴). اگر بخواهیم به زبان فلسفه ذهنی سخن بگوییم، این سخن واتکینز اذعان به وجود برخی خواص نوظهور در پدیده‌های اجتماعی نسبت به روان‌شناسی فردی است. برای پوپر به عنوان یک فیلسوف فردگرا؛<sup>(۵)</sup> نتایج ناخواسته آنقدر مهم اند که او جامعه‌شناسی را علم مطالعه نتایج ناخواسته اعمال آدمیان می‌داند و می‌نویسد:

باید اذعان کرد که ساختار محیط اجتماعی ما، به مفهومی خاص، مصنوع آدمی است و نهادها و سنت‌های آن نه کار خداست و نه طبیعت، بلکه نتیجه اعمال و تصمیم‌های انسان است و با اعمال و تصمیم‌های او تغییر می‌کند. البته غرض این نیست که نهادها و سنت‌های مذکور همگی با قصد و آگاهی طراحی شده‌اند و بر مبنای نیازها، امیدها و انگیزه‌های [افراد] تبیین‌پذیرند. به عکس حتی نهادها و سنت‌هایی که در نتیجه اعمال آگاهانه و عمدی بشر به وجود آمده‌اند، قانداً محصول فرعی و غیر مستقیم و نامقصود و غالباً ناخواسته چنین اعمالند (پوپر، ۱۳۷۷، ص ۸۷۵).

۴. موارد استثنا: در کنار تبصره‌های یاد شده، برخی فردگرایان حتی می‌پذیرند که وجود برخی پدیده‌های اجتماعی را بر مبنای فردگرایی نمی‌توان توضیح داد، بلکه در توضیح آنها توسل به مبنایی کل‌گرایانه ضروری است. البته نظر اکثریت بر آن است که این استثنائات برای علوم اجتماعی آنقدر مهم نیستند که موجب سنگین شدن شدید کفه تبیین به نفع کل‌گرایان شوند. دسته اول این قبیل پدیده‌ها، پدیده‌هایی‌اند که تنها به صورت آماری، نه به صورت فردی، موجودند. دسته دوم نمونه‌های استثنایی رفتار اجتماعی اندام وارانگاران است. از نظر واتکینز مثلاً تغییرات یک جمعیت شادمان و در حال پایکوبی یا یک جمعیت وحشت زده و دچار بلوا را نمی‌توان بر اساس رفتار و تصمیم افراد توضیح داد. البته نباید این موارد محدود را به کل علوم اجتماعی تعمیم داد و به علاوه، حتی این دسته اخیر از پدیده‌ها هم شامل انسان‌هایی است که از راه اندیشه به هم مربوط‌اند و در زمان و مکان از هم متمایزند، اگرچه ارتباط میان این افراد بدون برنامه‌ریزی و آشفته است. این پدیده‌ها مشابه پدیده‌های آشفته در فیزیک، مثلاً تغییرات هواشناسی هستند که برای مطالعه آنها در فیزیک امروزه آشوب به‌وجود آمده است.

### بحث و نتیجه‌گیری

بر اساس بحث‌هایی که تاکنون انجام شد، می‌توان گفت، فردگرایی روش‌شناختی با دیدگاه عام‌تری در فلسفه علم مربوط است که کارش بررسی نسبت میان عرصه‌های همجوار تحقیق است، همان که برنامه تحویل‌گرایی نام گرفته است.<sup>(۶)</sup> نکته‌ای که اشاره مختصر در پایان مقاله به آن مفید به نظر می‌رسد، آنست که امروزه شرط خفیف‌تری به جای تحویل‌گرایی در تبیین نشسته است که رقیب پر جذبه‌ای برای آن محسوب می‌شود و آن عبارت است از قاعده ابتناء یا ترتب.<sup>۱</sup> «ابتناء» آموزه‌ای است در باب نسبت‌های حاصله میان نظم‌ها و احکام دو عرصه مختلف، مثلاً عرصه پدیده‌های کلان و پدیده‌های خرد. بر اساس این آموزه، رویکرد فردگرایی هستی‌شناختی کاملاً مورد قبول است، ولی تحویل‌معنایی و تحویل‌تبیینی مورد انکارند. ابتنا یک مرتبه از توصیف

۱. supervenience ترجمه رایج‌تر این اصطلاح در فارسی «ابتنا» است. این کلمه را دکتر سروش «ترتب» معنی کرده است.

بر مرتبه‌ای دیگر بدین معنا است که جمیع دگرگونی‌های مرتبه کلان مبتنی بر دگرگونی پدیده‌های مرتبه پائین‌تر است. به قول دیوید لویس:

ابتنا نافی دگرگونی خودسرانه است... وقتی می‌گوییم این چیز بر آن چیز مبتنی است، معنایش این است که تغییری در این روی نمی‌دهد، مگر آنکه تغییری در آن روی دهد (لویس، ۱۹۸۳، ص ۱۲۴ به نقل از لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۲۶).

آموزه ابتنا دلالتی بر این امر ندارد که استخراج نظم‌های کلان از نظم‌های فروتر کاری ممکن یا مطلوب است و تا حدودی تأیید کننده دیدگاهی است که قائل به خود مختاری امر اجتماعی است و به علاوه در آن می‌توان به نظم‌های "نوظهور" اجتماعی باور داشت. به قول لیتل تمام این مزایا سبب می‌شود با توسل به قاعده "ابتنا" به خوبی بتوان نسبت میان پدیده‌های فردی و جمعی را بدون افتادن به دام تحویل‌گرایی توضیح داد. بر این اساس، پدیده‌های جمعی مبتنی بر افعال و اعتقادات فردی‌اند، ولی لازمه این امر آن نیست که مفاهیم اجتماعی یا تبیین‌های اجتماعی را به مفاهیم و تبیین‌های فردی تحویل کنیم (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۲۲-۳۲۹).

علوم اجتماعی، معرفت‌هایی درجه اول هستند که در آن عالمان در مورد پدیده‌های اجتماعی نظریه پردازی می‌کنند و فلسفه علوم اجتماعی معرفتی درجه دوم است که در آن فیلسوفان یا عالمان فیلسوف به تحلیل روش‌شناسی و هستی‌شناسی علوم اجتماعی می‌پردازند. در این مقاله سعی شد، نشان دهیم، موضعی که یک عالم در معرفت درجه دوم فلسفه علوم اجتماعی در مورد فردگرایی و کل‌گرایی بر می‌گزیند، بر نحوه نظریه‌پردازی او در مورد پدیده‌های اجتماعی تأثیر مستقیم دارد و از این رو تأمل در آن شایسته و بایسته است.

## پی‌نوشت

۱. در زبان فارسی روزمره گاهی می‌گوییم "جو" به گونه‌ای است که نمی‌توان فلان سخن را گفت. "جمع‌گرایان و فردگرایان احتمالاً دو رویکرد متفاوت در تفسیر کلمه جو" خواهند داشت. یک جمع‌گرای روش‌شناختی هگلی یا مارکسی می‌گوید "جو" یک جامعه "وجودی مستقل از عقاید یکایک افراد آن جامعه دارد و آنها را به کارهایی سوق می‌دهد. یک فردگرای پوپری می‌گوید، جو چیزی جز بر هم نهاده عقاید و رفتارهای یکایک افراد در آن محیط خاص نیست و وجود مستقلی ندارد. این مثال را از صفحه ۱۱۲ کتاب *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع* دکتر سروش وام گرفته‌ام.
۲. برای مطالعه نقدهای پوپر از منظر یک فیلسوف لیبرال بر کل‌گرایی روش‌شناختی و آرای افلاطون، هگل و مارکس در این باب ر.ک به *جامعه باز و دشمنان آن*، ۱۳۷۷، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر خوارزمی. این کتاب توسط جلال‌الدین اعلم هم به دقت به فارسی ترجمه شده است. هم‌چنین ر.ک به متن انگلیسی: *Carl Popper, The Poverty of Historicism, 1976, ninth impression, Routledge & Kegan Paul, London* در مورد هایک ر.ج به: *F.A Hayek, The Counter Revolution of Science. Glencoe, III., 1952.*
۳. مقاله دبلیو.اچ.دری (W.H.Dray) در *دایره‌المعارف فلسفه پل ادواردز* که در قسمت کتاب‌شناسی مشخصات کامل آن آمده است، قبلاً با مشخصات زیر به فارسی برگردانده شده بود: و.ه.دری، ۱۳۷۵، "کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ و علوم اجتماعی" در *فلسفه تاریخ، مجموعه مقالات از دایره‌المعارف فلسفه به سرپرستی پل ادواردز*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. متأسفانه ترجمه مقاله در برخی قسمت‌ها همراه نواقص و بدفهمی متن بود که جز در صورت مقابله با متن اصلی انگلیسی قابل استفاده نبود و از این‌رو ترجمه مذکور به‌طور کامل با متن اصلی مقابله شد؛ می‌توان گفت آنچه که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته ترجمه مشترک اینجانب و آقای سالکی است.
۴. مولانا نیز قولی به این مضمون دارد که: "ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای / گر گلست اندیشه تو گلشنی و ربود خاری، تو هیمة گلخنی" (مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، نشر روزنه، دفتر دوم، ایات ۲۷۹-۲۷۸).

۵. پوپر در روش‌شناسی فیلسوفی فردگرا محسوب می‌شود. (ر.ک به مقاله "ابهام‌زدایی از منطق موقعیت"، علی‌پایا، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸، ص ۱۶) با این حال او در کتاب جامعه‌باز میان دو اصطلاح تفکیک قائل می‌شود: "اصالت روان‌شناسی" و "فردگرایی" روش‌شناختی. پوپر خود را معتقد به فردگرایی روش‌شناختی می‌داند، حال آنکه با اصالت روان‌شناسی مخالف است. جان استوارت میل به اعتقاد پوپر از معتقدان به اصالت روان‌شناسی بوده است و اعتقاد داشته قوانین حاکم بر جامعه، من جمله قواعد حاکم بر جامعه‌شناسی باید در نهایت به قوانین روان‌شناختی خاصی - مثلاً این قانون که انسان در پی پیشرفت است - تحویل شوند. پوپر مانند مارکس جامعه‌شناسی را از روان‌شناسی - حداقل در برخی جهات - مستقل می‌داند و مارکس را به خاطر استقلال‌گویی که برای جامعه‌شناسی نسبت به روان‌شناسی قائل شد می‌ستاید (پوپر، ۱۳۷۷، ص ۸۶۷-۸۷۳).

۶. باربور می‌نویسد، سه گونه تحویل را می‌توان از هم تمییز داد: (الف) تحویل روش‌شناختی به عنوان یک راهبرد پژوهشی؛ (ب) تحویل معرفت‌شناختی به عنوان ارتباط میان نظریه‌ها؛ (ج) تحویل وجودشناختی به عنوان دیدگاهی در مورد واقعیت. باربور می‌گوید این اقسام تحویل متضمن ادعاهای متفاوتی هستند، اگرچه بسیاری از مؤلفان بدون توجه از یکی به دیگری می‌پرند. اینکه ما یک کل پیچیده را به واحدهای کوچک تری که بررسی آنها راحت‌تر است، تقسیم کنیم، یک راهبرد مفید برای پژوهش است، بدون آنکه متضمن ادعای معرفتی یا وجودی خاص باشد. (تحویل به عنوان راهبرد) اگر گفته شود قوانین یا نظریه‌های یک سطح از علوم قابل اشتقاق از قوانین یا نظریه‌های سطح پایین‌تر از خود هستند، ادعای امکان تحویل معرفت‌شناختی شده است؛ به عنوان مثال استنتاج قوانین مربوط به حجم، فشار و دمای یک گاز ساده از قوانین مکانیکی حاکم بر حرکت مولکول‌ها تحویل معرفت‌شناختی است. (تحویل معرفت‌شناختی) مدعای تحویل وجودشناختی هم در مورد نوع هویتی است که در عالم وجود دارند و بر آن است که وجود کل از وجود اجزاء تشکیل یافته است (باربور، ۱۹۹۰، ص ۱۶۵-۱۶۸).

## فهرست منابع و مآخذ

۱. پایا، علی؛ "ابهام‌زدایی از منطق موقعیت (بخش دوم)" در نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۵.
۲. پوپر، کارل ریچارد؛ *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، چ دوم، ۱۳۷۷.
۳. خرم‌شاهی، بهاء‌الدین؛ *حافظ‌نامه: شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ*، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دهم، ۱۳۷۸.
۴. راین، آلن؛ *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، چ سوم، ۱۳۸۲.
۵. سروش، عبدالکریم؛ *درسهایی در فلسفه علم الاجتماع*، تهران: نشر نی، چ سوم، ۱۳۷۹.
۶. سروش، عبدالکریم؛ مقاله در همایش دین و مدرنیته در ۲۵ مرداد ۱۳۸۵ با عنوان «دین در دوران مدرن به کجا می‌رود؟»، به نقل از سایت رسمی اطلاع‌رسانی و نشر آثار دکتر عبدالکریم سروش به آدرس: [www.drseroush.com](http://www.drseroush.com)
۷. طباطبایی، سیدجواد؛ *تأملی درباره ایران*، جلد اول، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نشر نگاه معاصر، چ سوم، ۱۳۸۲.
۸. علمداری، کاظم؛ *چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟*، تهران: نشر توسعه، چ هفتم، ۱۳۸۱.
۹. لیتل، دانیل؛ *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چ دوم، ۱۳۸۱.
۱۰. ملکیان، مصطفی؛ عنوان "مروری بر نظریه انحطاط ایران"، پاره نخست" مصاحبه با روزنامه یاس نو، شماره ۱۷۲، سال اول، شنبه ۱۲ مهر ۱۳۸۲ با. رک به وبلاگ معنویت و عقلانیت درباره آراء و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مصطفی ملکیان با آدرس: [www.manaviat.blogfa.com](http://www.manaviat.blogfa.com)
۱۱. مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی؛ *مثنوی معنوی*، تصحیح توفیق ه. سبحانی، نشر روزنه، چ اول، ۱۳۷۸.

12. *A Dictionary of Philosophy*, Edited by Anthony Flew & Stephen Priest, 2002, Pan Books.
13. Barbour, Ian, *Religion in an Age of Science*, 1990.
14. Dray, W. H, "Holism and Individualism in History and Social Science" in *The Encyclopedia of Philosophy*, General Editor: Paul Edwards, 1996.
15. Little, Daniel.E, "Philosophy of the Social Science" in *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, second Edition, General Editor: Robert Audi, 2003.





پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی